

هجوم لشکر وحشی توپتشن خان و قتل و غارت و فضیحت سپاهیان او را در تبریز تالی فاجعه بخرا و ترکتاز لشکریان چنگیزخان در آن شهر، و از وقایع وحشتناک تاریخ تبریز خوانده‌اند. در کتب مذکوره بخشی که از روی تفصیل بین صفت این واقعه شود به نظر نرسید. شرف الدین یزدی می‌گوید:

...در آن زستان^۱ توپتشن خان لشکری گران قریب نه تومان^۲ اکثر کفار، و همه بی رحم و ستمکار، با دوازده اوغلن جوجی نژاد^۳ سر ایشان بیک فولاد، و از اینها، عینی بیگ و بغلی بی قزانچی، و دیگر نوینان از راه دریند به تبریز فستاد. و چون ایشان از شروان گذشته به آذربایجان درآمدند، و حوالی تبریز را فرو گرفتند، در شهر حاکمی صاحب وجود که در امثال این وقایع کاری از او بیاید نبود، رعایا و اهالی آنجا جهت محافظت اهل و عیال خود به اتفاق اسیر ولی که شکسته و گریخته آنجا رفته بود و بمحمد خلخالی جوان و حوالی شهر را مستحکم گردانیده به دفع صایل که شرعاً واجب است مشغول گشتد، و قریب یک هننه به دفاعه و مقابله قیام نمودند. عاقبت آن لشکر غدار به غایبه و قهر شهر را مسخر گردانیدند، و ولی و بمحمد خلخالی گریخته به خلخال رفتند، ولشکریان دست استیلا و نهب و غارت برآوردهند، و از جور و بیداد، و فجور و فساد به هرچه در تصور آید اقدام نمودند. و از ذخایر و اموال، و تقاضی اجناس آنچه در چنان شهری به سالها جمع آمده بود به ملات ده روز بریاد تفرقه و تلف رفت... (ظفرنامه چاپ هند سال ۱۳۰۶).

سمرقندی می‌نویسد:

در سال هفتصد و هشتاد و هفت سلطان احمد ایلکانی در تبریز بیمار و در بستر ناتوانی افتاد چنانکه سرفوع الطعم گشت، اطبا به معالجه پرداختند بهبودی یافت، و برای رفع ضعف که بر مراجعت استیلا یافته بود هوای بغداد را مناسب دیدند. سلطان، اسیر ولی را به حکومت تبریز منصوب ساخته عازم بغداد شد. چون لشکر قشقاش خان از راه دریند شروان به تبریز رسید، اسیر تاب مقاومت نیاورده فرار نمود؛ تبریزیان به استحکام قلعه تبریز پرداخته به چنگ برخاستند. لشکریان قشقاش خان به حیله و کثرت عدت غالب و وارد شهر شدند، و از قتل و نهب و بی ناسوسی هیچ فروکذاری نکردند. قندیل‌های مساجد شکسته و بحراب‌ها انداختند، و شبرها سوختند. مدارس، رباط‌الخیل بود، و درس و تلاوت، کلام‌اللیل، به جای دعا و درود، سرود می‌گفتند، و در مقام علم و حکم، زیر و بیم می‌نواختند. نه از خدای ترس، و نه از خلق حجاب و آزرم.

کلاب دماء المسلمين شرابهم
لرحم البرايا تأكلون تنقا
شياطين تؤذون الخلائق رغبة
عفاريت تسق肯 الدماء تطاولا

۱ - زستان سال ۷۸۷ - ۲ - نوشهر - ۳ - با دوازده شاهزاده جوجی نژاد از نسل چنگیز.

و هرچه سالها از اموال و تقاضی در چنان شهری جمع شده بود به غارت و تاراج رفته، و اسیر و بوده گرفته هم در زستان مراجعت نمودند. و در تاریخ آن گفته‌اند:

هیچ کس را از او مجال گریز
ماه ذی‌قده از قضا که نبود
از ملاعین عساکر دغدغ
همه بی رحم و مفسد و خون ریز
نهب تبریز و قتل و غارت او
بود. تاریخ « نازین تبریز »
۷۸۷ (مطلع السعدین ج نسخه خطی).

حافظ ابرو در بطاوی و قایم سال هفتصد و هشتاد و هشت می‌نویسد:

»... و امیر عادل و امیر محمد سلطانشاه و سایر امرا به تبریز رفتند، تبریزیان عن قریب از ورطة لشکریان تقشم خلاص یافته بودند^۱، و زبان هریک بدنین بیت متزم دغدغه دغدغان می‌نرود از دماغ

کیست که از دغدغان بردل او نیست داغ
بیشتر خلایق مجرح و مغلوك گشته، و بیشتر را دختران و پسران اسیر کرده بودند، داغ‌ها بر هریک نهاده بودند، عادل آقا مردم تبریز را استمالت داده و هر کس را به کاری و مهمی مشغول گردانید، و خود به اوجان رفت و در قروق اوجان متمكن گشت... ». (ذیل جامع التواریخ رشیدی چاپ سهران) .

این قطعه نیز از شیخ کمال خجندی است که در آن اوقات گفته است

که رشیدیه^۲ را کنم آباد
گفت فرهاد آغا^۳ به میر ولی
ز ز تبریزیان به آجر و سنگ^۴
بدهمیم از برای این بنیاد
که زمoran دشت و کوه زیاد
آمد و هافت این ندا در داد
لشکر پادشاه توپتش
لعل شیرین^۵ به کام خسرو شد
کوه بیهوده می‌کند فرهاد
(تذکرہ دولتشاه چاپ لیدن).

۱ - از رجال دولت ایلکانیان بود. ۲ - مقصود ریح رشیدیه است، و امیرولی بسر امیر شیخ علی هندو حاکم استرآباد و چرچان و مضافات که پس از استیلای امیر تمور کور کان از مقرب حکومت بخود گریخته به آذربایجان آمد و بود در آنجا می‌نشست. از ریح مذکور که یکی از محلات تبریز بوده است و وصف آن را مورخین سلف در توصیف خوده تفصیل آورده‌اند اکنون جز نام و بیرانه هایی که دلالت بر محل آن عمارت دارد چزی باقی نیست. قصت از خوابی ایین معموره در میان اهالی آن تا خیمه به « طوپراق طایبه » و قسمتی به « طاش طایبه » شهرت دارد. این تسمیه مستحدث می‌نماید و شاید از بدع خرابکاریهای ملوک صفویه و سرداران عثمانی است. « طایبه » : متراس، استحکام. (آندرایی الامارات) اعلی الظاهر معنی قلمه منظور و طوپراق قلمه و طاش قلمه مراد است. ۳ - زر به تبریزیان به آجر و سنگ.

(سفينة الشعراء). ۴ - لب شیرین. (ماخه سابق).

در مراجع سالقه چنانکه می‌بینیم این واقعه را مختصر و در ضمن حکایات دیگران بر سبیل ایجاز آورده‌اند. یکی از بزرگان آن عصر که در فن انشا ماهر، و از اقران نجم الدین طارمی به حساب می‌آید، در تفصیل این حادثه رساله مفرد ساخته است. از این رساله دو نسخه در کتابخانه عارف حکمت در شهر مذکونه موجود، و به زعم آقای کمال‌الدین عینی تاجیکستانی هر دو از بلده بخارا به آنجا انتقال یافته است. آقای محمد تقی داشده رفته، و در خزانه خیال قرار گرفته، سمت تحریر یابد. چون از تراکم حواتر روزگار و استیلاه تصاریف لیل و نهار، مجال اشتغال نبود به لعل و عسی متعلق می‌بود، و آن داعیه در حیز وقوف و تعویق می‌داشت، و خود را در مضيق ترکیب و تعلیق می‌انداخته تا به حکم:

بكلام لوان للدهر سمعا
مال من حسنة الى الاصحاء

جمعی از دوستان صادق و یاران موافق که حسن اعتقادی می‌نمودند، و این قریر خیر را به تهمت صفت انشا و تلقیق منسوب می‌گردانیدند، التماس می‌کردند که رساله ستشتمل بر تاریخ این واقعه تالیف رود، و آنچه از مصدوقه این حال به عنین یقین شاهده رفته، و در خزانه خیال قرار گرفته، سمت تحریر یابد. چون از تراکم حواتر روزگار و استیلاه تصاریف لیل و نهار، مجال اشتغال نبود به لعل و عسی متعلق می‌بود، و آن داعیه در حیز وقوف و تعویق می‌داشت، و خود را در مضيق ترکیب و تعلیق می‌انداخته تا به حکم:

وللناسور مواقت مقدرة
وكلى شىء له حد و ميزان

بملکت آذریجان به عز دولت قضا صولت، قدرو قدرت، زبان مدت، زمین بسطت، آسمان هیبت، حضرت نوبان اعظم، امیر أمراء العرب والعجم، سپهبدار ممالک ایران، انوشروان عهد و زمان، تهمتن صاحب قران، خسرو سلطان نشان، باسط لطائف الامن والامان، ناشر صحائف العدل والاحسان.

بیت

روى سپاه ظفر پشت و پناه هدى
همچو قضا کاران همچو قدر کاسکار
قاهر دهر انتقام قادر مهر احتشام
مفضل مهر اصطناع^۲ قبل گردون وقار

قاب الطغاة والمرشكين و الملحدين ، بنتقد المظلومين من الطالمين ، خلاصه الماء والطين ، المختص بغايات عنایات رب العالمين ، امیر شجاع العق والدني والدين ، عادل بهادر

۱- متفقول منه: «لوان للدهر سمعا مال من حسنة الاصحاء» فاسد است ، اصلاح از من حدائق تالیف عبدالرزاقي بیگ دنبلي خط مؤلف . ۲- متفقول منه: «اصطناع» فاسد است ،
۳- مورخین تیموریه اورا سارو عادل و ساریق عادل ذوشانه، از امیر بزرگ ایلکانیان و امیر محشم و صاحب شوک بود، چنانکه امیر نوروز در دولت غازان و امیر چوبان در ایام سلطنت ابورسید ایلمخان، در عهد سلطان اویس زمانی حکومت روی بوی تعلق یافت، و در عصر سلطان حسین ایلکانی قدرت عظم پیدا نمود، و فرمانفرمای مطلق شد و از سلطان جزاسم سلطانی چیز دیگر نبود. پس از کشته شدن سلطان حسین به دست برادرش سلطان احمد، امیر عادل باوی به خصوصت برخاست، و علم مخالفت برآورده است و پیوسته با سلطان احمد در چنگ و سیز بود تا امیر تیمور کور کان به آذربایجان مستولی شد و با حیل و تدابیر خاصه خود، او را در روز چهارشنبه پیست و هفتم شعبان سال ۷۸۸ در تبریز گرفته و بد از سه روز به قتل آورد. شرح حال او در ذیل جامع التواریخ رشیدی تأییف حافظ ابرو و ظفر نامه نظام الدین شامی و امثال اینها به تفصیل و اجمال مذکور است. سارو، ساری، با صادمهله ایضاً، در ترکی به معنی زرد، اصفهان، مرغی است از نوع عصافیر و ذرذور، ملا، و ضعیف اندام را نیز گویند.

چون این رساله در بعضی موارد، با کتاب حاضر مرتبط و از حواشی تاریخ این شهر، وستن مفید بنتقی از قرن هشتم است نقل آن را در این مقام غنیمت دیده پس از اصلاح أغلاف کتابتی که قسمت عمده آنها ظاهراً از اصل متن قول منه به خط آقای جبسی راه یافته است با قید بعضی تلویجات در اینجا می‌آورد. اکنون شرح این داستان را از ناله قلم یک نویسنده مستمدیده که حاضر آن وقوع و گرفتار یک چنین بلیه بوده است بشنوید.

بسم الله الرحمن الرحيم وبه نستعين

الحمد لله العزيز القهار، والصلوة على رسوله محمد سيد الإخيار و سند البار،
صلة دائمة بدوام الليل والنهار.

و این بعد. چون واقعه کبری و مصیبیت عظامی قبة الاسلام تبریز واقع شد ، و این قصه پر غصه در جهان شایع گشت ، هر یکی از آریاب فضایل که در ابداع غرایب ثیر یدیگرها موسوی داشتند ، ف در اختراع بدایع نظم دم از احیای عیسیوی می‌زدند ، حسب المقدور و المیسور بر سبیل فرشته المصدور کتب و رسائل ساختند ، و مشویات و قصاید پرداختند. نثری که جهان نثار آن را شاید ، و نظمی که سلک معانی [بدان] انتظام یابد.

۱- از نقاهی عصر خود بود، اوصاف حسنة اورا از شاگردانش که متن شرح اللمعه را پیش وی خوانده‌اند شنیده‌انم. عالم متقد و متورع و نیکو سیرت و بشیر الوجه بود. در مقصودیه که از محلات جنوبی شهر تبریز است می‌نشست، و امامت مسجد معروف به مسجد حاج جعفر دایی به وی تعلق داشت. در سال هزار و سیصد و چهل و پنج هجری قمری به رحمت حق پیوست. حسود چهل و پنج سال عمر کرد. رحمة الله عليه. ۲- به اقتضای مقام افزود.

روضات الجنان

خداوند تعالی علی العالمین بیان معدله، و ابد کافله المسلمين آثار دولته، آراسته شد، و قبله الاسلام تبریز عمره الله بعد خرابها به مقدم شریف پیراسته شد.

بیت

بسیط روی زمین گشت باز آبادان
بدهین دولت وعدن تهمتن ایران
کنند تهنیت یکد گرد گربه حیات
پیشی که زانسان بماند وزجوان
زسر گرفت طبیعت توالد انسان
برای بندگی در گهش دکر باره
اغصان پژرده ملک سرسبز و با طراوت شد، قالب نیم مرده سملکت حیات مجدد یافت، درد دلهای بندگان خدا ضایع نشه آه جگر سوز سوختگان نایره بلا کارگر آمد.

بیت

اگر چه در چنین وقتی که صریر کلک گهریار منشیان این حضرت به حاشیتی البر
والبحر سی رسد، و صدای خخشخه طوایر مدح و ثنای این دولت به قله قاف می یوندد
این کمینه [را] چه مجال عرض تألیف بود اما چون وظایف دعای این دولت، و سلام
ثنای این حضرت بر عموم خلائق لازم است، این شکسته نیز خود را در ملک دعا گویند
می کشد، و لاشه پشت ریش عبارت خود را بر طویله تازیان عربی نژاد ایشان می بندد.
فان القصص قدیباً بقیمة السکر، والمرجان قدیشیه بالیاقوت الاحمر، اگر بر مواضع عشرات
و موقع زلات ذیل اقالت پوشانند و سایه عفو و افاضت گسترند
از آن طرف نیزیدر کمال اوقصان وزین طرف شرف روزگار ما باشد

صیح وصال از شب فراق برآمد
گلبن شادی و زیانه موافق
آه سحر گاه و ناله کارگر آید
شکر خدا را که هم باعثیت الاسر

عرصه روی زمین که ظلمت ظلم فرو گرفته بود به نور عدل و انصاف او منور شد، معاهد
شرع بیهدالمرسلین که از غبار فتنه و آشوب مندرس شده بود به مکننۀ معدلت تقدیه
و تطهیر یافت، لواي اسلام بر افراد خانه گشت، شمع هدی برافروخته شد، عموم سلمانان
به صنوف عواظف و مراحم او مستظره گشتند، و به مین حمایت و رعایت او در موطن
مالوفه قرار گرفتند.

بیت

بعهد ها امرا بوده اند در عالم
که کرده اند بسی بکرمت به حشمت و مال
عجب در آن نه، که آن روز نظم عالم بود
در آن زبان همه کس داشت آن توان و مجال

عجب در آن که توکردنی عمارت عالم
بعهد صدیه یاجوج و فتنه دجال
به سعی و عمل ستم خواره توشد معمور
همه ممالک ایران به کمتر از یکسال

چون در ایام این دولت جهان را قراری بدید آمد، و هنر را بازاری پیدا شد، طراوت امورا
۱- در دروغه الناظرین نیز آمده است. این کتاب متعلق به آقای سید جلال الدین محدث ارمی است، ملتی پیش
نگارنده بود، یک دو ورق از اول ناقص و شامل آثار مفترقة و مبوب در موضوعات مختلفه است. نام
کتاب و اسم مؤلف در متون کتاب به نظر نرسید. کاتب به نام روضة الناظرین تمام کرده است. ما نیز به
استناد نوشته کاتب با این نام می خواهیم. والحمد لله علیه.

تکمله و استدراك

گیتی از طراز اول زیادت شد، و رونق احوال عالم از طرز متقدم در گذشت، فصل فضل
و براعت مشهور شد، حظ خط و بلاغت موفور گشت. گفتم: « وعد الکریم دین ». گاه آنست
که آن وعده به انجاز مقرون گردد، و مکنونات ضمیر مجال ظهور یابد، و صدر این تاریخ
به ذکر حضرت این خسرو صاحقران، و خلاصه اطوار و اکوان موشح شود تا چون
صیت معدلت او در جهان شایع گردد، و چون عاطفت [او] در میان خلائق ذایع شود.
پس آنچه قریحه ^۱ بدان سمات نمود، و فطنت جریحه ^۲ حاوی آن شده بود، از
تفاصیل آن احوال که بر چهره روزگار بخلد ماند شطري تقریر می رود؛ و سطري چند
در قید تحریر می کشد.

همانکه تا رستخیز این سخن میان بزرگان نگردد کهن

اگر چه در چنین وقتی که صریر کلک گهریار منشیان این حضرت به حاشیتی البر
والبحر سی رسد، و صدای خخشخه طوایر مدح و ثنای این دولت به قله قاف می یوندد
این کمینه [را] چه مجال عرض تألیف بود اما چون وظایف دعای این دولت، و سلام
ثنای این حضرت بر عموم خلائق لازم است، این شکسته نیز خود را در ملک دعا گویند
می کشد، و لاشه پشت ریش عبارت خود را بر طویله تازیان عربی نژاد ایشان می بندد.
فان القصص قدیباً بقیمة السکر، والمرجان قدیشیه بالیاقوت الاحمر، اگر بر مواضع عشرات
و موقع زلات ذیل اقالت پوشانند و سایه عفو و افاضت گسترند

علی ائمی راضی بآن احتمل الهوى وأخلص منه لاعلى [ولا] ^۳ لیا

ایزد سبحانه و عز شانه وجود با جود حضرت امارات پناهی را که سبب امن و آمان اهل
ایمان است از نکبات آخر الزمان صیانت کناد، و وصمت عین الکمال بذات عدیم المثالیں
نرسا [نا] ^۴ د.

بیت

هزار سال در این ملک زندگانی باد
همیشه از فلکت بخت و کامرانی باد
چنین نفاذ و چنین حکم جاودانی به
نفاذ حکم و بقا توجا و دانی باد
آمین رب العالمین. والصلوة على محمد وآلہ اجمعین.

ذکر دارالسلطنه تبریز، و اشعار به تغایر آن از حالت عمارت و رونق به خوابی
قبه الاسلام تبریز شهری مروج با صفا، خطه معمور و دریا بود. ریاضش

۱- به اقتضای سیاق کلام افزود. ۲- طبع جواد جریح. ۳- فیل بمعنی مفعول. ۴- به اقتضای مقام
مقام افزود. ۵- افال انقدر تک: صفحه عنک. ۶- ذر منقول منه ساقط. ۷- به اقتضای مقام
افزود.

سرسبز و تازه ، و میاهش خوشگوار وی اندازه ، خلاقش را از أخلاق دلپذیر و شمايل سوزون «نور علی نور». ^۱ «بلدة طيبة و رب غفور». ^۲

لقد جمعت فيها ^۳ المحسان كلها

سواند پلداش به بیاض نور علما و فضلا آراسته ، و بیاض خطهاش به سواند خرقه اقطاب و انتیا پیراسته ، در هر عصری مقرب سربر سلطنت و مستقر سده خلافت بوده ، و اعظم سلاطین به سلطنت او مفاخرت نموده . عرصه آن به نزاذه و خرسی از بلاد عالم [بستان] ^۴ و طایر آمن و آمان در فضای شهر و نواحی آن به پرواز .

بسی سالها بود کاسوده بود

نه از بادگل را پرانگدگی

شدی محروم غنچه باد صبا

برهنه تن خویشن بر ملا

از رشك او بغداد در خوى خجالت مراغه می زد ، و مصر از صبت قاهره اش «هلك عنى سلطانیه» ^۵ برمی خواند ، نواي او عراق را زیر افگنه و اصفهان را کوچک شمرده .

پیت

خطه تبریز رشك خلد برین بود

نيست برین شبهه و عقل برین بود

اما چون هر اقبالی را ادبی متصور است ، و هر کمالی را فقصانی و زوالی بر اثر ، لاجرم دورش از خوشی دور شد ، و متصورش بر خرامی و ناخوشی مقصور گشت ، جنانش چنان پیشده شد که گوییا آیه «و بدلناهم بجتنیهم جتنیم» ^۶ در شان او منزل بود ، ایوان و بساتینش چنان بنهدم گشت که «جعلنا عالیها سافلها» ^۷ صفت کاشفه او شد .

پیت

آین و رسم عالم خاکی چنین بود

شریت گهیش زهر و گهی انگین بود

شعر

وأن لاترى طول الزمان بلا بلا

غلطت فهذا الدهرجبس لنا [فلا] ^۸

تمر على المحبوس يوماً بلا بلا
دارالتعییی که «فیها ما تشهیه الانفس وتلذالاعین» ^۹ وصف حال او بود به نعت «کسواب بقیعة يحببه الظمان ماء» ^{۱۰} مبدل شد . دارالامانی که منتشر ^{۱۱} اولم پروا انا جعلنا حرما

۱ - سوره آنکبوت آیه ۶۷ . ۲ - سوره آنقرة آیه ۲۵۹ . ۳ - این دویت در روپه الناظرين فی منع-

الجزع وأنه لاينفع ، و در تاريخ جهانگشای جوینی نیز آمده است . ۴ - سوره أرور آیه ۷ .

۵ - «كلکم راع و کلکم مسئول عن رعيته ، فالامام راع و هو مسئول عن رعيته ، والرجل راع في أهله و هو مسئول عن رعيته ، والمرأة راعية في بيت زوجها و هي مسئولة عن رعيتها ، والخدم راع في مال سیده وهو مسئول عن رعيته ، والرجل راعی مال آبیه وهو مسئول عن رعيته ، فكلکم راع و کلکم مسئول عن رعيته» . (الجامع الصغير نسخه خطی) . ۶ - سوره الأحزاب آیه ۴ .

۷ - سوره النور آیه ۲۵ . ۸ - سوره سباء آیه ۱۵ . ۹ - منقول منه : فيه . ۱۰ - به اقتضای

سیاق کلام افزوed . ۱۱ - در منقول منه نیست از راه ظان افزوed . ۱۲ - سوره سباء آیه ۱۶ .

۱۳ - سوره الرخرف آیه ۸۲ . ۱۴ - در منقول منه نیست از راه ظان افزوed . ۱۵ - سوره الرخرف آیه ۱۱ . ۱۶ - سوره النور آیه ۳۹ .

آمنا و يتخطف الناس من حولهم» ^۱ درباره او به نفاذ می پیوست ، به طفرای «او کالذی سر علی قریه و هي خاوية على عروشها» ^۲ موشح و موقع گشت .

شعر

قضاء جرى و كتاب سبق
قضى الله ما شاء فى حكمه
ففيما اضطرابك والامر حق
ذکر سبب واقعه هایله و اختلاف آراء خلائق در بيان موجب آن

مذاهب و معتقدات خلائق در سبب این واقعه متفاوت است . جمعی از عقائد روزگار که بر حسب «يعلمون ظاهراً من الحياة الدنيا» ^۳ در أمور معيشت دنیا موى می شکافتد ، و مصالح و مقاصد آن را کماینگی شناسد ، و این معنی را عقل معيشی نام نهند ، موجب این قضیه اهمال جانب حزم می دانند ، و خطب و خطابی که در تدبیرات و تبلیغ رسالات واقع شده اعظم اسباب شمرند ، و تقریر این صورت چنین می کنند که : چون در این مدت عرصه مملکت از حسن تدبیر و ضرب شمشیر این حضرت عالم پناه و ستاره سپاه ، کیوان بارگاه ، خلد الله تعالى دولته ، و أبد على صحائف الأيام معدله خالی بود ، و سایه سرحدت و عافظت او بر سر موحدان تبریز و ادرياچان نبود ، این همه فتنه و آشوب در جهان پیدا شد ، و این بلا و محنت بر سر مسلمانان آشیکارا گشت . و چیز شک نیست که جهان را کددخانی باید که «كلکم راع و کلکم مسئول عن رعيته» ^۴ به باس شمشیر آبدار پاس رعیت نگاهدارد ، و درنزوی حوادث وهجوم و قایع همت بر رعایت نقوس وأموال ایشان گارد ، تا جهانیانی او را سلم پاشد ، و خراج مملکت بر او حلال باشد . و حقاً که قطب الاقطاب المحققین ، قدوة العارفین ، افصح المتکلمین ، شیخ معدی شیرازی رحمة الله عليه داد این سخن داده ، و در شاهوار در سلک نظم آبدار کشیده است .

شهی که پاس رعیت نگاه می دارد
حال باد خراجش که مزد چوپانیست
و گر نه حافظ خلق است زهر مارش باد
که هرچه می خورد اوجزیه مسلمانیست
و این سخنی است از غایت روشی مستغنی از برهان و دلیل . «والله يقول الحق وهو يهدی
السبیل» ^۵ .

۱ - سوره آنکبوت آیه ۶۷ . ۲ - سوره آنقرة آیه ۲۵۹ . ۳ - این دویت در روپه الناظرين فی منع-
الجزع وأنه لاينفع ، و در تاريخ جهانگشای جوینی نیز آمده است . ۴ - سوره أرور آیه ۷ .
۵ - «كلکم راع و کلکم مسئول عن رعيته ، فالامام راع و هو مسئول عن رعيته ، والرجل راع في أهله
و هو مسئول عن رعيته ، والمرأة راعية في بيت زوجها و هي مسئولة عن رعيتها ، والخدم راع في مال
سیده وهو مسئول عن رعيته ، والرجل راعی مال آبیه وهو مسئول عن رعيتها ، فكلکم راع و کلکم مسئول
عن رعيته» . (الجامع الصغير نسخه خطی) . ۶ - سوره الأحزاب آیه ۴ .

بحمد الله تعالى ذات عديم المثال حضرت امارت پناه ايمان است، ويه ميامن تدبير صائب وشمسيير ضارب حامي جهان وجهانيان است. وپارسال که عالم از لشکر جرار سوج می زد، و طوفان بلا پيرامون عرصه مملكت درآمد، عالميان را چون چهره روز روشن است، و چون طلیعه خورشید هويده و بین که اين حضرت که جاويد عمر و دولت پاد به حسن تدبير جهازگير چگونه حمایت مملکت فرسود، و در محافظت نفس و مال مسلمانان چه يد يضا نمود.

بیت

کاندیشه به جهد مثل آن ننماید
روشن تر از آفتاب رأی باید
تا مشکل أحوال جهان بگشاید
 أصحاب علم نجوم استاد این واقعه به أجرام علوی می کنند، و این صورت از تأثیر قران
علوین و نحسین می دانند. و آما أهل التسبیح والقدسیس، فلا يؤمّنون بالتربيع والتسدیس.
و علماء شریعت نبوی، و أئمه ملت میثق مصطفوی علی شارعها شرایف -
الصلوات و نوای التحیات، این واقعه از اشراف ساعت می شمرند، و از ایارات و علامات
قیامت می دانند؛ و استدلال بدان می کنند که حضرت رسالت علیه السلام به نبوت ازان
اخبار فرسوده که : «لاتقوم الساعة حتى تقاتلوا الترك»، [قوم [صغار الاعین، حمر الوجه،
ذلف الانوف، اسکان وجوههم المجن المطرفة». يعني قیامت برخیزید تا آن گاه که شما
با تركان کارزار کنید، قومی که چشمهاي ايشان کوچک باشد، و بیني هاي ايشان بهن،
روي هاي ايشان سرخ و فراخ چون سپری که در بوست کشیده باشد. بعد از آن فرسوده:
«ويکر الهرج». قيل: يا رسول الله، وبالهرج؟ قال عليه السلام: أقتل، أقتل. يعني
قتل بسیار واقع می شود. و اثر این معجزه بروز گار هرچه واضح تراست. و در این مقام
مذهب علماء ظاهر اينست.

اما طایفه که دست ارادت در عروة الوشقی تقوی زده‌اند، و پیوسته به جبل المتنین
«اقواله حق تقاته» اعتصام نموده، و همواره بر جاده مستقیم «لایصون الله ما أبأههم
و يفعلن ما يؤمرون»، ثابت قدم بوده، وظیله «ان الله لا يغير ما يقسم حتى يغيروا ما يأنفسهم».
نصب العین همت می گردانند، و تمسک بر هان قاطع «واباكان ربک ایهلك القری بظلم
و اهلهها مصلحون» می نمایند، که لاجرم ناطقة نفعه سرای ايشان بر شاخسار این سان
به وظیفه «جزاء» بما كانوا يعملون «ترنم می نماید، و هزار دستان زبان شان داستان
و جراء سیئة سیئة مثلها» می سراید. «ظهر الفساد فی البر والبحر بما كسبت أيدي الناس».

۱- در منقول منه نیست از راه ظن افزود. ۲- الاذلف: ذو الذلف من الرجال والاذلف. ج: ذلف.
والذلف، صفر الانف. ۳- سورة آل عمران آية ۱۰۲. ۴- سورة التحریر آية ۶. ۵- سورة الرعد
آية ۱۱. ۶- سورة هود آية ۱۱۷. ۷- سورة ألوال آية ۲۴. ۸- سورة الشورى آية ۴۰.
۹- سورة أروم آية ۴۱.

بیت

گله از روز گار بیهده چیست هرچه برماست هم زکرده ماست
و این طایفه چنین تقریر می کنند که: چون ظلم و عدوان در مملکت آذریا بجان به غایت
رسیده بود، و نفس و طغیان به نهاوت انجاییده، و عموم خلائق از باده اغتدال شریعت
به جانب اعوجاج طبیعت منحرف شده بودند، و شهادتیان نفسانی بر لذات روحانی اختیار کرده
به حیثیتی که صغاير از گاه نمی داشتند، و ارتکاب کبایر از صغاير نیز نمی شمردند،
ربا و زنا در بیان خلائق آشکارا شده بود، و مظلمه و خون ناحق شایع و ذایع گشته.
حقوق الناس به عقوق تلافی می کردنده، و حقوق الله ملاحظه نظر نمی داشتند تا مصدقاق
«اذا اردنا ان نهلك قریة امرنا متربیها ففسدوا فيها فحق عليها القول فدمرتها تدمیرا»
در شأن ایشان سنت ظهور یافت.

ذکر ابتداء واقعه هایله، و تناصیل احوال آن از نهب و قتل وأسر و غيرها .

فلو علم القرطاس مافي قلوبنا شکی و بکی لکنه غیر غال
یضيق صدری ولا ينطق لسانی »

بیت

قلم از دو دیده بیارید نم
برین رق نیارم کشیدن رقم
همان به که این قصبه کوته گشتم
ابتدای این قصه پر غصه چنان بود که لشکر کفار خون خوار جرار از جانب سرای به قصد این
مملکت متوجه شده بودند، و مملکت آذریا بجان تا اوان و شروان از عساکر اسلام خالی بانده، نه صاحب
شوکتی که شمشیر انتقام از نیام بر کشد، و نه مدبری که دفع و منع ایشان را وجهی اندیشد.
در اوایل ذی القعده سنه سع و ثمانی و سمعانه خبر رسید که فوجی ترکان
بی باک تاپاک از آب کر عبور کردن، و دست تعدی به تاراج و غارت بر گشادند، واستفتح
به اسم تخمن می کنند، و خود را بدو منسوب می گردانند. اگرچه اهل اسلام را
۱- سورة الاسراء آية ۱۶. ۲- سورة الشورى آية ۱۳. ۳- : الصحينة البيضاء ، جلد دقیق یکتب
فیه . ۴- در هر جا به صورت متن و عیناً محفوظ . در سایر متون ، توقیعی ، تقدیمی ، توغیلی ،
تفتیش و غیر اینها ، در لهجه آذریا بجان با تبدیل قاف به خاء معجمه ، توختش خواهند . این
سلطان را امیر تیمور کور کان مستاصل نمود و در متصروف اش از سوزاندن شهر و برده گیری و قتل و تاراج
و تخریب و رسوبی هچ قزوگلاری نکرد . شکست لشکر تنداق را بزم چماق

(ظفرنامه نظام الدین شامی) .
گرفته لشکر سلطان آفان
پریوش دختران سروبلا
(ظفرنامه شرف الدین یزدی در وقایع حمله دوم تیمور) .

فرضت آن بود که «النفرار سما لایطاق من سنن المرسلین» برخواندند، و به اطراف و آکناف متفرق شوند، أما چون کیفیت أحوال و اوضاع ایشان هنوز معلوم نبود در تصور هیچ آفریده نیامد که آن ملاعین کفار قصد این دیار کنند. بعضی براین عقیده بودند که جمعی از تراکمہ قیطاق‌الذ که پسر امیر هوشنگ^۱ بیدایشان التجا کرده است و ایشان به معاونت و مساعدت او آمد. و طایفه برآن بودند که جمعی از فقیان^۲‌اند. و بعضی می‌گفتند: گروهی شرواییان اند ایل‌ها از آب می‌گذرانند. و این آوازه دز آن روز بود. وأمیر غیاث الدین ولی مازندران^۳ در تبریز خروجی کرده بود و سلطنت و مملکت ایران زمین را مطلع نظر گردانیده^۴. چون او از این حال واقع شد عیون و جوابیسین متوجه گردانید و أحوال ایشان تفحص کرد، چون از کشت و ازدحام ایشان خبریافت عزیمت خروج کرد و با اهل شهر چنین گفت که: جمعی متوجه شده‌اند و مقتولت حال ایشان معلوم نیست، شمارا از وظیفه اختیاط غافل نشاید بود، و با اهل تفحص و تفییش تدبیر ایشان پیندیشم، منیز بیرون می‌روم تا بعد از عیال متوجه اوجان شد. چون آن طایفه نزدیک رسید نواب و معتمدان خود را با تحف و هدایاء لایقه به استقبال ایشان فرستاد و قرع باب مصالحت کرد، حسن تلقی در آن مرعی داشتند، و چون او را آمان دادند با امرا و ستقدیمان ملاقات کرد، و مناسب هریک از ثوب و کمر و اسب... به تقدیم وساید، و برقول ایشان وائق گشت و به شهر مراجعت کرد و در ربع رشیدی که منزل او بود نزول کرد، و اهل شهر را هنوز بزکماهی أحوال ایشان اطلاعی نبود تا مقدمه ایشان به آب قاضی نزول کرد، و از آنجا ایلچی به نزد شیخ کمال الدین خجندی^۵ فرستادند و اهالی شهر را طلب داشتند. ایلچی چنین تقریر کرد که:

- ۱ - به صورت قیطاع نیز نوشته‌اند. «ایل قیطاع نیز مطلع شده آمان جستند». و چون از دریند و گلشنند (یعنی لشکر امیر تیمور کورکان) در دامن البرز کوه قومی از هوداران بتوانند خان بودند که ایشان را قیطاع می‌گفتند». (ظفرنامه شرف الدین بزدی).
- ۲ - امیر هوشنگ پسر ملک کاوس از ملازمان دریار سلطان اویس بود، پس از وفات ملک کاوس، سلطان او را به چای پدر مخصوص ساخت.
- ۳ - بالجهة ترك شهانی، کموک. «و آنها که از ایل رعایت قموق بودند» (ظفرنامه نظام الدین شاهی).
- ۴ - پسر امیر شیخ علی هندو و از تربیت یافتنگان انا تیمورخان بود. پس از قتل طغای تیمور، به استر آباد و چرچان تسلط یافت، بسطام و دامغان و سمنان و فیروز کوه را نیز تصرف کرد و حکومت آن نواحی را در دست داشت. چون سپاهیان امیر تیمور کورکان به آن خالک رسیدند به مقابله و چنگ پرداخت مقهور شده به آذربایجان گریخت، به تبریز پناه برده در ربع رشیدی منزل ساخت. تا تیمور به آذربایجان آمد در سال هفتاد و هشتاد و هشت وی را در نواحی خلخال کشته و سرش را بر پرده پیش امیر تیمور فرستادند.
- ۵ - منتقل منه مضراب و به این صورت: «گروهی شرواییان اند ایل‌ها از آب می‌گذرانند و این آوازه در آن روز بود که امیر غیاث الدین ولی مازندران در تبریز خروجی کرده بود و سلطنت و مملکت ایران زمین را مطلع نظر گردانیده». ترکیب متن از راه حدم.
- ۶ - مفهوم نیست. منتقل منه: «و طبقه از کجوت». شاید: «و اصناف و خصوت»، یا «و اقشه و رخوت».
- ۷ - فهرست ج اکتاب، حرف کاف «کمال خجندی» دیده شود. من ۵۰۰ تا ۵۱۱ جزء حاوی شرح حال اوست.

این طایفه را سلطان تخمش فرستاد تا ضبط و نسق این سملکت بر قانون معدلت بیان آرد، وجهت ناموس سلطنت تغییر سکه و خطبه کنند، و متوجه بغداد شوند، و زیادت از این توقیع نیست.

آهالی تبریز چون مردم عاقل و دورین بودند، و بر مقتضای «اقتوا فراسة المؤمن فانه ينظر بنور الله» مصدقه حال از لوح ضمیر ایشان برخواندند، و خدمعه و فریب ایشان فهم کردند، عیال‌الفور به شهر مراجعت کردند، و به حکم «النفرار سما لایطاق من سنن المرسلین» جهت محافظت نفس و مال و اهل، حصون و مقدود ساختند، و در و دیوار محلات و بیوتوت محکم کردند، و تصویر داشتند که ممانعی کردند، و وجه مدافعتی اندیشیدند، و ندانستند که طوفان بلا به قلعه سرات ساقیات^۱ متدفع نشود، و تزلزل جبال وأراضی به فشردن اقدام استقرار و آرام نپذیرد، و با سابقه حکم آزلی کثیر قلاع و استحکام ریاع چه پایداری کند؟ و هنگام انصراف دولت، صواب فکر و ثبات عقل چه دستگیری نماید؟ یک اشارت تقدیر، هزار تمویهات تدبیر باطل کند، و نیم ایماء قضا، صدهزار تلبیسات تزویری بی‌حاصل گرداند. «اذاجاء القضاء عیي البصر»، و اذا حل القدر بطل الحذر.

چون قضای خدای نازل گشت تو تسلیم و صبر ساز پنهان

نتوان کرد دفع او به حذر نتوان بست راه او به سپاه افقه در ثالث عشرین ذی القعده المیة نوایر غضب الهی مشتعل گشت، باذ بی‌نیازی بوزید، برق استغنا بدرخشید، رعد اهیت و سیاست بفرید، کوس صلات قهاری فرو - کوشتند، و ندای «ان الله لغنى عن العالمين»^۲ در فضای عرصه مملکت در دادند.

تزلزلت الدنيا على اهالى كاف

وکادت لهم حسم الجبال

تذوب و غاب نجوم^۳ و اقشعر کواكب

و هنکه ا Stellar و شق جبوب^۴

با قریب نود هزار آنرا کافر و ظالم، بی‌رحم، بی‌اندام، مؤنث اشکال، مخت

أفعال، لئیم کردار، سقیم دیدار، شریان دیو مخبر، خنزیران در لباس پسر، خناسان

در زی^۵ انسان، ننسانان از کثیر وسوس.

و ما هجو لرفتھم^۶ ولكن رأيت الكلب يرس بالحجارة

به مثل «ان يأجوج و ساجوج مفسدون في الأرض»^۷ در اطراف وجوانب شهر ریختند، و در نواحی تبریز دست به تاراج اموال و قتل رجال و سبی عورات و اطفال برگشودند، زمین

۱ - أسفاقیة: أللہ الصغری، و هو فوق الجدول و دون النہر. ج، ساقیات ز سوق. ۲ - یعنی سال

۳ - سورۃ المکبوت آیة ۶. ۴ - منتقل منه: عن. ۵ - منتقل منه: الجبال. ۶ - منتقل

منه: الشجوم. ۷ - این دو بیت با متن روایة الناظرین نسخه سابق مقابله و اصلاح شد. ۸ - منتقل منه:

زین. اصلاح متن به ظن و راجح می‌نماید. ۹ - یعنی هجوم مبنی بر این سخن نیست که گفته‌اند:

«مازال اشراف تهیجی و تدمج». ۱۰ - سورۃ الکهف آیة ۹۴.

از کفرت جنود در بانگ و خروش در آرد، و از جوش جیوش، سباع و حوش مدهوش گشتند:

جفای گبد گردن به پایه برسید
کزان فرازتر اندر ضمیر مایه نماند

در آفتاب حوادث چنان سوخت جهان
که کوه را به مثل دستگاه سایه نماند

عوم خلائق در هراس و بیم، بادلهای به دوئم در قلق و اشطراب افتادند، نه روی

قرار داشتند، و نه پشت فوار. از آن جهت که ظلم و تعدی آن ملاعین از اقتیاد و ازعَ^۱ بود،

عقل و داشت از مکاوقت و محاربت مانع.

في الجمله چون وقت تنگ شد اهل تبریز به حکم ضرورت به جنگ جازم شدند،

و هر طایفه دروازه بگرفتند، و دل بر جنگ نهادند، و به قضای آسمانی رضادادند. و هر روز

آن کفار مطروحه سواری چند معدود برش مثال دود می دوانیدند تا نزدیک دروازه ها می رسیدند

و مسلمانان^۲ را دری کشیدند، و به طریق روابه بازی خود را اندک می نمودند، جمعی

از ازادل شهر نیز روی بدیشان می نهادند و جنگ در می بیوشتند، و آن ملاعین گاه چون

صید می رسیدند، و گاه بر مقضای «العرب خدعة» می نهادند و جنگ در قید می کشیدند. وأسرا

و مقتدايان ايشان تايدت سه روز آهالي شهر را مشغول می داشتند، و برسيل و عد و عيد

و أيد و تهدید پیغامها[می] فرستادند، وأهل شهر را غافل می گردانیدند، تا در ساعت

عشرين ذى القعدة السنة^۳ تمامت لشکر محاصره شهر کردند و چون دایره بر سرکز معیط

شدند، و مانند أجل گرد بر گرد شهر نزول کردند. أهل شهر نیز در جنبش آمدند، و با

ملاعین کفار کوششها کردند، و دل از جان و خان بر گرفتند، و مقابله و محاربه در بیوستند.

رسن بستی و گستاخ می کنی بازی
خوش است حالی اگر عاقبت خطان کند

حالا بزخم سنان و تیر، موی می شکافتند، و از گرز و شمشیر روی بر نمی تافتند.

نه مرد دست تو بودم من این قدر دانم
ولی به دیده فرق می هلد قضایارده

تا مدت سه روز براين نمط سپری شد. روز چهارم که عارضه اهل ایمان را بحران^۴،

۱- مابعد آن : کدام طفل تمیز کنون رسیده بلوغ
که در سواد و بیاض زمانه دایه نماند

(روضة الناظرين نسخه سابق). ۲- مانع . وزعه : منه، حبسه، کفه. ۳- متن قول ش

نه : « مسلمان ». ۴- یعنی سال ۷۸۷. ۵- تغیر دفعی و آنی در امر اوضاع حاده.

وصحت^۱ حق را برهان بود، آن کفره فجره لعنهم الله و آباءهم از تمامت اطراف و جوانب شهر مدخل ساختند و به یک بار روی به محاربه آوردند، و مانند رعد بخوشیدند، و چون دلهای بودان غمزده برخود بجوشیدند، و تیر برشمال تگرگ بر أهل شهر باران می کردند، و دلهای چون سنگ و سندان، برمیان نرم نمی کردند. و از طرف مؤمنان نیز صدای صلووات و تکبیر بر کره اثیر می رسایدند، و ناوك دلدوی ایشان سینه پر کینه^۲ کفار تمار بی خراشید.

بیت

چنان می شد به زیر درعها تیر که زیر برگ گلها باد شبکی
بعد از آن که سهم بسیار از سهم کفار بر سهم مؤمنان آمد، و زخم بی شمار از ظلمه تمار
به بودان رسید، دروازه بگذاشتند و در عقود و محلات مجتمع شدند، بر هر دوی حریق
از سرگرفتند، و در هربندی چندی به دفع و منع مشغول گشتد. أما چون «بلغ السیل الزبی»^۳
در باره ایشان ظاهر شد دست از حرب بازداشتند، و پای در دامن عجز کشیدند، و اسلحه
و آلات حرب بینداختند، و با اهل و عیال خود پیوستند، و مضطرب و پریشان خال گشتد.
و مزقاهم کل مزق ان غی ذک لایات لکل صبار شکور^۴.

و کنا فی اجتماع کالثیریا و فصیرنا الریان بنات نعش

آن ملاعین کفار اولا از دروازه بهادهین و ویجوبه مدخل ساختند و محله به محله و سرای
به سرای می گرفتند تا تمامت شهر مسلم شد، و عموم خلائق را گردن در چنبر تقديرافتاد،
و پای به روزن بلا و تشویر فرو شد، تا جملگی در دام عننا و کامفا افتادند، و در زبانه
اسفانه گشتدند، و از بیان آشنايان بیگانه شدند، سمات را بر حیات اختیار کردند، و فنا
بر بقا گزیدند.

ای بسا حشم ها که بی حشمت گشتدند. آه از اطفال معصوم که بعرض شمشیر
آبدار شدند. واویله از مخدرات ابکار که در قبضة کفار نابکار اسیر گشتد. و احسرتا
از اصحاب حسن و جمال که در تصرف رجال آمدند. و فضیحتا از ارباب جمال که در دست
هرگذانی پاییمال شدند.

کذاك الالالی و أحدائها . تجدد للمرء حالا فحالا

۱- ثبوت و مطابقت با واقع . متنقول منه « حجت » خوانده می شود. ۲- متنقول منه، بی کینه .
فاسد است. ۳- متنقول منه، رقی . تعلیط کاتب است. الزیبة : الزایبة لا يملها ماء، و حفرة
للأسد، او حفرة في موضع عال يصاد بها الذئب أو اللأسد. جمع : زبی . ومنه المعل : «بلغ السیل الزبی».
ای اشد الامر حتى اتهمی الى غالیه بعيدة . ویروی الریب بالراء المهمة . (أقرب الموارد) .
۴- سوره سباء آیه ۱۹ . ۵- فصیرنا (حدائق دنبلي).

حقاکه در آن روز از صعوبت این واقعه سنگ خاره از دل خون می چکانید، و دیده چون ابرغران بر اهل ایمان اشک می بارید.

گرد هد کس به زبان حالت این واقعه شرح

ور زند کس به قلم صورت آن حال رقم آتش سینه زبانه زند از راه دهان

صفحة کاغذ پرخون شود از نول کلم

آن ملاعین کفار و فساق و فجار اولا دست تعدی به غارات و تاراج برگشادند تا هرچه بر روی زین بود از تقد و اجتناس و سلوسات و مفروشات و باکولات و مرکوبات به تعامی استینا نمودند، و بعد از آن توجه خفر بیوت و قلع دفاین کردند تا هرچه مخفیات و مخفیات بود به ظاهر آوردند. بعد از آن قصد عورات و ذرازی غلمن و حواری اهل اسلام کردند تا تربیت پیچه هزار موحدان دیندار اسیر قید کفار گشتند، و دختران جمیله از جنب مادران، و زنان عفیقه از کنار شوهران می کشیدند، و چندانکه جزع و فریاد می کردند و سرمبارک در پای نامبارک کفار می نهادند قطعاً ایقا و محابا نمی کردند

می رفت و همی گریست و می بست تقاب

وز دیده نرسگیش می بارید آب

گاه بودی که طفلی از چنگ آن ظالمان شوم بچستی، و به مادر و پدر غمزده بیوستی، وایشان را فرحی تازه، و سرتی می اندازه روی نمودی، و شکر حق تعالی به جای آورده‌لدی، علی الفور ملعونی دیگر در آن مظلوم آویختنی، و چون باد از جایش در رودی، و آتش در جان پدر و مادر بی چاره انداختنی، و چندانکه اضطراب نمودنی نماید نیامدی، و عاقبت به بلاعی اسر و مذلت مبتلا شدی، و در ثانی الحال از پدر و مادر استحلال طلبیدی، و ایشان بادلی کباب و چشمی پرآب گفتندی:

چه وقت فرقت و هنگام رفتن سفر است

سفر مکن که جهان بر دلم شود چوسفر

هنوز بدست یک هجر نارسیده به پای

هنوز موسم یک فصل نارسیده به سر

بهانه سفر و عذر رفتن آوردي

دلت ز صحبت یاران ملول گشت مگر

۱ - مابعد آن :

گفتم که کیت بیتم ای در خوشاب
(روضه الناظرین نسخه سابق) ۲ - مقابل این بیت :

برین مثال بینای به هجر دست کمر
(ماخذ سابق).

بدین طریق مظلوبان معصوم را از شهر به صحراء می بردند. بسیاری از عورات و ایکار که در دست آن نابکاران اسیر بودند دل از جان برگرفته و از ننگ و عار با آن ملاعین کفار مختلط نشدند و بتوت بر حیات اختیار کردند تا به ضرب شمشیر آبدار به درجه شهادت رسیدند و در روضات بهشت خرابیدند. و چون مؤمنان را در آن آشوب و غوغای گذر بر صحراء و باغات افتادی زلفین دلبران بر باد أجل رفته بودی، و گل رخسارشان با خون و خاک آشته

در هر بن خاره ماهرویی از پرده چوگان برون فتاده

بر هر سر راه نازینی لب بسته و چشها گشاده

نا داده گیش شربتی آب جان داده به تیغ آب داده

تمامت مؤمنان در فراق جگر گوشگان هرخون که در مجاري شریان بود از دیده گریان بیرون آمد، و هر قطره اشک که در چشمچشم چشم داشتند از فواره بزرگان برصفحات و جنات باریدن گرفت، قد سروآسا بر بنوال خیزان انجنا پذیرفت.

سینه ها از ناله های زارشد مانند رعد

دیده ها از بوجهای گردیده همچون سحاب

آن یکی گفتی درین آن طلعت زیبای او

وان دگر گفتی درین آن چهره چون آفتاب

آن ظلمه کفار پس از نهبه و غارت مالها و سین عورات بیناد مصادرات نهادند، و مؤمنان بودند را شکنجه می کردند، و به مقضیای «آخر الدوایا الکی» به آتش می گذارندند تا پیش که از نظر نامبارک ایشان مخفی مانده بود به دست خود بدیشان می کشندند، و چون اهل اسلام از خوف شبکجه و عذاب و عقوبی به روز در مسکن خود قرار نداشتند در نیم شب به مسجد روزنه خانه و دریچه کشانه ندیدند بلکه مفهوم این ایات وصف حال آن متعumat بودی ای که هر گز با همه گستاخی خود آتفاب

پیش نامحرم کنار مسندت پیدا نکرد

در حریم حرمت و بستانسای عصمت

جز بشرط راستی یک سرو سرپالا نکرد

سر فرا گوش کنیزانت^۱ نیارت آورید

لولوی کافوروش تا نام خود لالا نکرد

آفتاب اند سرایت راه آمد شد نداشت

تا به تائیش مسمی واضح الاسما نکرد

۱ - منقول منه : « در حریم عصمت و بستانسای عفت ». متن از روضه الناظرین نسخه سابق

۲ - منقول منه : « یک » به نجای « جز ». متن از مأخذ سابق.

۳ - منقول منه : « گریات ». متن از مأخذ سابق.

این چنین پری‌پهلو گان گلendar، و سرو قدان ماه رخسار، بی جان و دل پا بر هند بر آب و گل
می رفتند، و خود را در بیان خلائق می انداختند، و مترصد بودند تا از شب آبستن چه زاید،
و از نواب و حوادث روزگار چه پیش آید.

یا قلب^۱ و صالح^۲ تعالی^۳ بالخیال آم لا
اقع بخياله ليوم^۴ هل تقن^۵ فالليل كما يقال جلى
و در وقت آنکه طلیعه صبح صادق آشکارا می شد، و مقدمه الجيش سلطان تیموروز از جانب
شرق هویدا می گشت، آن ملاعین با شور و شرکائش النمل والذر در مساجد و مساجع
می ریختند، و عقوت و عذاب اهل اسلام استیناف می کردند، و هریک را به تجدید
می جستند، و آنجه [می] دیدند می ستدند، و زیادت می طلبندند،... و خمر می آشامیدند،
و منبرها می کوفتند و قاتدیل می شکستند، و مصاحف یاره می کردند، و اوراق در یاری
می انداختند، و چنین استماع اتفاد که بعضی از آن ملاعین کفار مصاحف می سوزانیدند.
و چون طایفه درآمدند و هرچه سعکن بودی از ایشان صادرشدی و برقتندی، علی الفور
طایفه دیگر درآمدندی، و قتل و نهب و اسر و عذاب و عقوت از سرگرفتندی.

از دل برون نرته غمی^۶ گردش نلک آرد غمی دگرنه به حد توان من
جان ضعیف بار کدامین بلا کشد ای جور روزگار چه خواهی زجان من
براین نسق مؤمنین بیچاره معذب بودندی تا آسمان کله خورشید از سر برداشتی آن ملاعین
از ساکن^۷ و مواطن مسلمانان خروج کردندی و از شهر بیرون رفتندی، هریک قصد خانه
خود کردندی.

یکی زارو گریان که واخان ویان^۸
بدین صفت گریان و نالان به خانه های خراب رسیدندی. هر روز به تجدید، خانه ها درهم
شکافته بودندی، و هرجا که بظنه یک دینار یا قوت بودی برد، تعزیت و فریاد
از سرگرفتندی، تا نصفی از شب بگذشتی، آنجه از کفار مانده بودی فطری و مرقی
ساختندی، و چون سد رسقی حاصل شدی باز عنم نساجد کردندی، و چون شب به آخر
رسیدی هریک به زبان حال گفتی
کای شب اگرت هزار کار است مرو

وی صحیح اگرت هزار شادیست بخند
و چون صحیح طلوع کردی آن ملاعین بخاذیل درآمدندی و قتل و نهب و سبی و تعزیز
مسجد و تبیر و احراق مصاحف علی ماکان مقرر بودی .

۱ - منقول منه : « ماقلت » . اصلاح متن ظنی . ۲ - منقول منه : « یقعن ». تصحیح ظنی .
۳ - جمله ملاحت آوراست از نقل آن خودداری شد . ۴ - منقول منه : « غم » اصلاح متن ظنی است .
۵ - منقول منه : سواکن . اصلاح متن به ترینه « مواطن » بی اشکال .

حکایت

صاحب سعید چوینی در تاریخ جهانگشای چنین آورده است که : چون
چنکیزخان متوجه بخارا شد بعد از تسخیر و تخریب، از صحرای بخارا بر سیل تفرق شهر
و حصار در اندرون شهر در آمد و سوار در مساجد راند، و پسر او تویی پیاده شد و بربالای
منبر برآمد. چنکیزخان پرسید که : این سرای سلطان است؟ گفتند: نه، خانه بیزد است.
او نیز از اسب فرودآمد و فرمود که : در صحراء علف نیست، علیق اسیان آماده کنید.
انبارهای شهر بگشادند و غله می کشیدند، و صناديق مصاحف به میان صحن می آوردند،
و مصاحف در دست و پا می انداختند، و صندوقها را آخر اسیان می ساختند، و کاسات
نبیز پیایی و مغناطیس حاضر کردند تا سمع و رقص می کردند، و مغولان بر اصول غنائم
خوش آوازها برکشیده، و آئمه و مشایخ و سادات و علمای مجتهدان عصر بر طویله
آخور سالاران به محافظت ستوران قیام می نمودند، و به حکم ضرورت امثال احکام آن قوم
التزام کرده بودند . بعد از یک دو ساعت چنکیزخان عزیمت مراجعت بارگاه کرد و جمعی
که آنجا بودند روان شدند، و اوراق قرآن در میان تاذرات لگد کوب اقدام قوایم گشته .
در این حال امیر امام جلال الدین علی بن حسین زیدی که نقدم و مقنای سادات بود
و در زهد و ورع مشاریه، روی به امام عالم رکن الدین امام زاده که افضل فضلای
العالم بود طیب الله برقد هما آورد و گفت: مولانا را چه حالت است?
اینکه می بینم بدیداریست یارب یا به خواب

مولانا امام زاده گفت: خموش باش که باد بی نیازی می وزد سامان سخن گفتن نیست.^۱
و الحق آنچه از تاریخ بلده بخارا نقل افتاد زیادت از آن واقعه مشاهده رفت:
شبی آن ملاعین به صحراء نرفتند و در شهر بازماندند، این قبیر حقیر را مقدم کرد به مسجد
جامع بردند. چون از در مسجد درآمد مسجد را دیدم که از شعله آتشها که افروخته
بودند چون روز روشن شده بود، مسلمانان بدان آتش می گردانیدند و شکنجه می کردند،
کاسات خمر دایر بود و زنا و انواع فسوق شایع، منبرها می کوفندند، و داربین ها می شکستند
و می سوزانیدند، و چهار بیان در مساجد جل کشیده بودند، و به اطراف راهها گشوده
سواره می آمدند و می رفتند، و هر ملعونی جوقي از عورات و اطفال اسیر کرده و در گلخانه ها و خرایه ها
باز داشته بودند و نوکران به اطراف فرستاده تا به چراخ و مشعل در گلخانه ها و خرایه ها
می رفتند و مسلمانان را از سوراخها بیرون می کشیدند و عذاب و عقوبت می کردند.
حافظی مروع صالح، به اسم مولانا بخشایش که در کوچه باع شنب غازان
متوطن می باشد حکایت کرد که در مسجد عتیق در دولابی پنهان بودم، یکی از آن ملاعین...^۲.
۱ - مؤلف در لفظ صاحب تاریخ جهانگشا نصرف کرده است . ۲ - ذیل حکایت غم فرا و تیمار
مالات آور است از نقل آن اعراض شد .

۳ - جمله ملاحت آوراست از نقل آن خودداری شد . ۴ - منقول منه : « غم » اصلاح متن ظنی است .
۵ - منقول منه : سواکن . اصلاح متن به ترینه « مواطن » بی اشکال .

ثالث ذی الحجه السنة بر مقتضای «عادوا لعنه واعنه»^۱ از طرف مراغه و خسروشاه مراجعت کردند و باز چون مور و ملخ بر محلات و بیوتات بجوشیدند و مؤمنان سوخته را دویاره بريان کردند. و آنچه در کرکه ثانیه واقع شد از اسر و قتل و سبی عورات و أطفال حقاکه مجلدات به شرح آن وفا نکند و از عشر عشر آن تعبیر میسر نباشد.

شعر

یعنی الكلام ولا یحيط بوصفه ایحیط ما یعنی بملا ینفذ
در کرکه أولی و ثانیه قریب ده هزار مؤمنان بود در شهر و ولایت تبریز به قتل آوردن و صدهزار اسیر کردند و اندرون اکثر خانها بکنند و به جاروب فنا خاک آن برباد دادند و در بعضی موضع آتش انداختند.^۲

و صاحب جهانگشای آورده است که: بعد از خرابی بخارا آهالی آن چون بنات العشن به اطراف و أکناف متفرق شدند و عرصه آن، حکم «قاعاً صفقاً»^۳ گرفت. یکی از اهل بخارا به خراسان افتاد حال بخارا از او تفحص کردند. گفت: آمدند و کنند و سوختند و کشند و بردند و رفتند. جماعت آکیاس و مستعدان چون این تقریر بشنیدند اتفاق کردند که در پارسی موجزتر از این سخن توانند بود.^۴

و الحق در واقعه تبریز این جمیع صور به عین الیقین مشاهده افتاد. القصه چون مبشرالله ندای «فبعداللقوم الظالمین»^۵ در سراب و منازل آن مخدالی در داد و در ثانی الحال عزیمت ارتحال کردند، مؤمنان بی چاره بر اثر ایشان ذهاب بلا ایاب بر خواندند و آیه «فقط دابرالقوم الذين ظلموا والحمدة رب العالمين». بر زبان رائیدند، و حفاظ شکر کفار می شدند، و در بیان کفار چون جهودان خوار می گشتند، و در گلخنها و شوارع خاکسار می شدند. قال الله: «و ضربت عليهم الذلة والمسكمة».^۶ اما در این مدت هشت روز و هفت شب که مدت عذاب قوم عاد بود صدیقات غصب قهاری، و سطوات سخخط جباری بیشتر بود. در یوم النحر به طرف خسرو شاه و مراغه و أرورق متفرق شدند و شهر مراغه را نیز با سایر الولایات به اخوات خود ملحق گردانیدند. و در این بیانه اهل اسلام دو گروه شدند، طایفه که قید آهل و عیال نداشتند و به پیاده رفتن قادر بودند متوجه ولایات دزبار و سرا و اردبیل شدند، و گروهی که مقید بودند یا بر جواحی جراحتی داشتند به حکم ضرورت توقف کردند و به زحمت تمام قوت یوسی به دست می آوردن و روزی به شب می رسانیدند اما از عود و مراجعت ایشان چون بید از باد می لرزیدند، و از خوف ایشان یک لحظه نمی آریبدند تا مدت دوازده روز بگذشت؛ روز سیزدهم

بیت

صبا به سبزه بیاراست دار دنی را
نمونه گشت جهان مرغزار عقی را
نسمیم با در راع جاز زنده کردن خاک
چون این واقعه به مسایع جنود ریبع رسید، سبزه چون دل معموبان از جای برخاست،

- ۱ - سوره الانعام آیه ۲۸ . ۲ - سوره طه آیه ۱۰۶ . تمام آیه چنین است: «نیزه را قاعاً صفقاً».
- ۳ - در عبارت تاریخ جهانگشا تصرف کرده است. ۴ - سوره المؤمنون آیه ۴۱ . ۵ - سوره الانعام آیه ۴۵ . ۶ - آتش. ۷ - این دو بیت در تاریخ جهانگشا جوینی نیز آمده است.

مولانا اعلم، جامع اللطائف والحكم، المرحوم السعید الشهید، الواصل الى جوار الله الجبار، مولانا نجم الملة والدين المسما را رحمة الله عليه در این واقعه به درجة شهادت رسانیدند.^۸

و مولانا اعظم، اقضی قضاء العجم، قاضی قطب الدین عبیدی را نیز شهید کردند، و صاحب اعظم امیر اتابک ذماری، و صاحب سعید خواجه غیاث الدین کافی همدانی، و خواجه نورالدین مشکی را نیز بدیشان ملحق گردانیدند.

از اکابر احیاء حیاهم اته و أحیاهم، سرتضی اعظم، بنیون الفضایل والحكم، سبط الرسول و نتیجه البیول،^۹ فلکه کبدالحسن الرضا، امیر سید رضی را که مقدم سادات ادربیجان است معروف النار گردانیدند و به أنواع عقوبات تعذیب کردند. و الله در القائل.

بیت

در آتش بلايم چون گل فروچکاني

بر سنگ امتحانم چون زریازیای
و مولانا اعظم، افضل اعلم، ضیاء الملة والدین البزاڑی^{۱۰} را حمالی سبوی شراب فرمودند و از شش گیلان تا شتب غازان سروپای برهنه در پیش اسبان دوانیدند. و علی هذا آنچه عموم فضلا و اتقیا و صلحاء را در این واقعه روی نمود.

نیلها قصة فی شرحها طول

حاصل آنکه از غرة ذی الحجه السنة^{۱۱} تا عید اضحی امتنان احمد مختار ذیح لشکر کفار می شدند، و در بیان کفار چون جهودان خوار می گشتند، و در گلخنها و شوارع خاکسار می شدند. قال الله: «و ضربت عليهم الذلة والمسكمة». اما در این مدت هشت روز و هفت شب که مدت عذاب قوم عاد بود صدیقات غصب قهاری، و سطوات سخخط جباری بیشتر بود. در یوم النحر به طرف خسرو شاه و مراغه و أرورق متفرق شدند و شهر مراغه را نیز با سایر الولایات به اخوات خود ملحق گردانیدند. و در این بیانه اهل اسلام دو گروه شدند، طایفه که قید آهل و عیال نداشتند و به پیاده رفتن قادر بودند متوجه ولایات دزبار و سرا و اردبیل شدند، و گروهی که مقید بودند یا بر جواحی جراحتی داشتند به حکم ضرورت توقف کردند و به زحمت تمام قوت یوسی به دست می آوردن و روزی به شب می رسانیدند اما از عود و مراجعت ایشان چون بید از باد می لرزیدند، و از خوف ایشان یک لحظه نمی آریبدند تا مدت دوازده روز بگذشت؛ روز سیزدهم

- ۱ - در ترجمه نجم الدین سمساری رجوع شود به صفحه ۱۱۳ - ۱۱۴ ج ۱ کتاب . ۲ - منقول منه : «نتیجه الرسول و سبط البیول» اثباته بمنظر می آید ، متن بی اشکال است. ۳ - گویا مقصود ضیاء الدین حسین بزاڑی است. در ترجمه او رجوع شود به صفحه ۱۰۷ - ۱۰۸ ج ۱ کتاب و نیز صفحات ۹۷ - ۹۸ . ۴ - یعنی سال ۷۸۷ . ۵ - سوره البقرة آیه ۶۱ . ۶ - ۲۷۲

الهی به حرمت مقربان درگاهت ، و به عزت معتکفان بارگاهت که ذات شریف و عنصر لطیف این پشت و پنهان اهل اسلام ، و این استظهار اعظم هفت اقلیم ، این ابر نیاض کرم ، و این پجر مواج نعم ، این مفتاح مغایلیق بست و گشاد ، و این مصباح دیاجیر گرفت و نهاد ، المعنون مصحاب‌الآقا به مناقب ذوی المکارم والسعادات ، المذکول خطابه فی جراید محاسبات أصحاب‌الکمالات ، شجاعاً لمعارک‌الملک والدین خلداده تعالی أيام دولته ، وأبد آثار مدعته علی‌الاسلام والمسلمین را در حصن حصین کلائمه و حمایت خود مصون و محروم بدار ، و طرق‌العینی او را از نظر مرحمت بی‌علت ، و عنایت بی‌معیت فرو سکدار ، أولیاء دولت او را در گرفت امن و آمان به مطالب و مقاصد دوجهانی برسان ، و أعدای دولت او را منکوب و مقهور گردان .

چو خورشید جهان د حکوم و همچون ذ رخصمان
چو جدول دیده پر خون باد و چون بر گارس گردان
جهان مسند سما درگه زمان پیرو ظفر هدم
بمان در عز و اقبال و براد دولت و حشمت

تمت الرسالة في أول رجب المرجب لسنة تسعة وسبعين وثمانمائة ، والحمد
لله رب العالمين و صلى الله على محمد وآل وصحبه الطاهرين أجمعين ، على يد عبدالضعيف -
المحتاج الى رحمة الملك الرفق غفار الله ذنوبهما وجعل العجنة مشاهما .
اللهم اغفر للمؤمنين والمسلمين .

ج ۱ ص ۲۱۳ س ۱۶ ، و در مجمع التواریخ حافظ ابرو، شخصی که به نام سید حمزه از کارگزاران دستگاه وزارت خواجه سعد الدین ساوجی^۱ به عهد اولجاپتو در ضمن اخبار مقدمات قتل وزیر مذکور دیده می شود علی الظاهر غیر از ابن صدرالدین حمزه کسی دیگر نیست و همان است که احمد بن عنبه در اقصوص الفخریه او را به نام صدرالدین حمزه الدفتردار از فرزندان محمد بن القاسم بن حمزه خوانده می گوید که: «او را در واقعه الوزیر سعد الدین الساوجی کور کردند». اکنون نیز قبر این سید در سرخاب به نام مقبره سید حمزه معروف و زیارتگاه است، در عصر سلاطین قاجاریه بر اساس شتر قربانی غیدالذیح در آن محل صورت می گرفت. مدرسه و مسجدی در آنجا هست، معلوم نیست که این مدرسه و مسجد در موضع مأثر صدرالدین حمزه که مؤلف از آن خبر می دهد واقع شده است و پس از انطمام و اندراس، دیگران تجدید عمارات کرده و تصرفاتی در آن نموده به خود اختصاص داده اند یا آنها بعید در محل دیگر بوده است؟ این مدرسه و مسجد موقوفات دارد و الحال

۱- عشر اول شنبه از شوال گشته می‌نصرف
در محصول شد به فرمان خداوند جهان
(تاریخ گردیده) .

گل برتأسف گلرخان یاسمين عذار جامد چاک زد ، سوسن بد موافقت سوگواران لباس آزرق پوشید ، سرو آزاد از تلهف سرو قدان منحنی شد ، بنفسه چون موي زفین دلبران در خاک ریخت ، عنادل را از عنا دل خون شد ، هزار دستان به هزار دستان با نوحه گران هم دستان شد . سحاب از فراق جوانمردان از دیده ها اشک می بارید ، آسمان در عزای نو عروسان فوطه نیلی می پوشید ، لاله دلسوزنده کلاه حسن بر زین می زد که واپیله ، غنچه دوشیز گان ، تبای گلگون برخود می درید که واصصیتنه .

کس لب ز طرب به خنده نگشود امسال
وز خون گلم که چهره بنمود امسال

هذا وأستغفاره من فرط اللسان^۱ و هفوات الجنان. عاقلان صاحب اعتبار
و بخطابان خطاب «فاعتبروا يا اولى الابصار». ^۲ کسہ مخدرات تقى نشین آیات قرآنی
بر دلهای چون گنجینه و سینه های بی کینه ایشان تجلی کرده باشد و حقیقت سر «بل هو
آیات بینات فی صدور الذین اوتوالعلم». ^۳ بر ضمیر منیر و خاطر خطیر ایشان آشکارا شده
چون آیت «وله جنود السموات والارض» ^۴ تاملی فرمایند، و در دقایق و حقایق «کان
ذلک فی الكتاب مسطوراً». تدبیری نمایند به یقین داند که در این مقام جز تسلیم واطاعت
تدبیر نیست، و جز اثیاد و استئصال متفقد و منجح نه. وله درین اقال فیه فانه نثر الدرر من فیه
به مقتضای قضایی که قاضی الحاجات به خامسۀ ازلی کرد در ازیز مجرما

به غیر گفتن سمعاً و طاعةً کس را کجاست زهرا و یارا به قول چون و چرا ای خوشها وقت طایفه که در مقام رضا و توکل ثابت قدم بوده اند، و به زخارف و سموهات دنیا ملتفت نشده و علايق و عوایق او را پشت پای لاساس زده اند، و پهلو از محبت و استیناس او تهی کرده، و سود و زیان او را متساوی دانسته و دست تصرف از جیمه بردار او به آب زهد و طاعت شسته، و روی طلب سوی عالم سلکوت نهاده، و انوار الاهوتی در آینه سینه ایشان مکشوف شده، وأسرار ناسوتی بردهای مبارک ایشان آشکارا گشته، با طایفه روحانیان در صفحه هم عنانی کرده، و بازیره کرویان به اعتضاد اعراء الوشقی توکل همدستان بوده.

غلام همت صاحدان آزادم
هزار نفس مظهر ز تهمت آشیاه
فدادی معنکنان چنان حضرت قدس
که داده اند به مردی طلاق این زن زال
هزار عقل مجرد ز وصمت امثال
شار صدر نشینان بارگاه جلال

١ - وفي الدعاء: اللهم اغفر لي فرطاني . ٢ - سورة الحشر آية ٢ .
 آية ٤٩ . ٤ - سورة الفتح آية ٤ و ٧ . ٥ - سورة الأسرار آية ٥٨ .
 ٣ - سورة العنكبوت